

بازیهای مردم و بازیهای سرسبز مردم

من گرفتم که قمار از همه عالم بردی
دست آخر هم مرا باخته می‌باید رفت
«صائب»

احمد گلچین معانی

خوشبختانه آقای دکتر مهدی مجتهدی تبریزی دادستان سابق تهران و استان مرکزی در کتاب پوکرنامه خود مقدار زیادی از اصطلاحات بازی پوکر را به نظم و نشر مذکور داشته‌اند و شاید تمام آنها را، امید است که در چاپ بعدی فرهنگنامه‌ای هم بر آن بیفزایند.

و نیز لازم به ذکر است که فاضل ارجمند آقای علینقی منزوی پیش از چاپ دیوان اهلی شیرازی، رباعیات گنجفۀ او را در دورۀ سوم مجله دانش (ص ۲۲۱ - ۲۲۸ و ۳۰۵ - ۳۰۸) و بدنبال آن گنجفۀ «شاهد صادق» را که فصل شصت و چهارم آن کتاب است در (ص ۴۵۹ - ۴۶۰) درج کرده و نشر داده‌اند.

البته بازیهای از قبیل شطرنج و نرد که در شمار علوم اوایل است قواعد مضبوط و مدون دارد. ولی رباعیات گنجفۀ اهلی هر کدام بجای يك برگ گنجفه ساخته شده‌است بطوریکه اگر هر رباعی را بر يك برگ علی‌حده بنویسند با مجموع آنها که نود و شش برگ خواهد شد میتوان گنجفه باخت، و از گنجفۀ شاهد صادق نیز جز ذکر کلیاتی مختصر و اینکه مخترع آن میرغیاث‌الدین منصور شیرازی بوده‌است چیزی عاید نمیشود و مؤلف کتاب برای تفصیل بیشتر و اطلاع از چگونگی هر بازی، آن خواننده را به رساله‌ای که جداگانه در علم ملاعب نوشته راهنمایی کرده است.

تنها کتابی که از نظر اشمال بر انواع بازیهای برد و باختی و اصطلاحات مخصوص هر بازی (بازیهای که در دورۀ قاجار معمول بوده) واجد اهمیت است، رساله‌ایست که نسخه‌های شناخته شده آن در فهرستها با تغییر نام رساله و نام مؤلف معرفی گردیده و نگارنده لازم میدانند که نصحت توضیحی در این باب بدهد تا نام اصلی رساله و مؤلف واقعی آن شناخته

درباره قمار باختن آیه ۲۱۹ از سوره بقره و آیه ۴۳ از سوره نساء و آیه ۹۰ و ۹۱ از سوره مائده صراحت دارد که عملی است شیطانی و از آن احتراز باید کرد.

قمار انواع و اقسام دارد که از روزگاران قدیم معمول بوده و بتدریج بسیاری از آنها متروک شده و جای خود را به انواع دیگری سپرده است.

یکی از مشکلات امروز ما اینست که وقتی در کتابها و بخصوص دواوین شعرا به اصطلاحاتی از بازیهای قمار برمیخوریم باید برای فهم سخن و دریافت مطلب به فرهنگها رجوع کنیم و متأسفانه فرهنگ‌نویسان چنانکه باید ما را به مقصود رهنمون نمی‌گردند.

نکته دیگر اینکه کتب مدون و مستقل در این باره، جز اندکی سراغ نداریم و برخی از رسایل قدیم هم مانند «رساله در علم ملاعب» تألیف صادق مینای اصفهانی (متوفی ۱۰۶۱ هجری) صاحب کتاب «شاهد صادق» ظاهراً از میان رفته است.

استاد جمال‌زاده در مقدمه «فرهنگ لغات عامیانه» (ص ۶۹-۷۰) درباره قمار مینویسد: «... آیا کسی تاکنون بفکر افتاده است که لغات و اصطلاحات آنرا جمع‌آوری نماید تا همه بدانند که کلمات و اصطلاحاتی از قبیل «فوتیراز»، «ماریاز کردن»، «آشوال»، «دوی علی گلایی»، «آئینه کردن»، «سه‌خال باز» و مقدار زیادی کلمات دیگر از همین قبیل چه معنی دارد؟ ای کاش یکنفر که در مجلس قمار پولش را تا یکتاهای آخر باخته و حاشیه‌نشین شده است، برای سرگرمی و تسلیت خاطر این کار را انجام میداد، و حتی اگر اهل ذوق است و طبع شاعرانه‌ای هم دارد این امر را بنظم انجام میداد و یادگاری برای حریفان پاکباز از خود به یادگار می‌گذاشت.»

آید و سپس به نقل پاره‌ای از مندرجات آن بپردازد :

محمد امین میرزای قاجار چهل و چهارمین فرزند
ذکور فتحعلیشاه متولد روز دوشنبه دهم ربیع‌الثانی سال
۱۲۳۴ هجری قمری^۲ رساله شیرینی در ذم قمار تألیف کرده
که موسوم است به قمارخانه و مصدرست به نام ناصرالدین شاه
قاجار و مشتملست بر خطبه و دیباچه با براعت استهلال مشیانه
و یک منصوبه در تعریف انواع مقامر، و نه لعب که هرلعبی را
سه بساط است درمخترع قمار و استادان آن فن و حیل
و مفت بریهای مقامرین، و یک خاتمه بعنوان نیرنگ متضمن
حکایاتی شیرین و اشعاری دلنشین.

وی این رساله را برای پسر خود نوشته است و از آغاز
تا انجام صورت خطابی دارد، از قبیل: «بدان ای پسر» و
«بدان ای فرزند» و «برتو باد ای فرزند».

قمارخانه ضمیمه مجموعه‌ایست به شماره (۴۸۷۲) متعلق
به آستان قدس رضوی شامل چهار قسمت بدین شرح :

۱- جزء اول شکرستان در معارضه گلستان از میرزا
علی محمد منشی متخلص به حکیم.

۲- قمارخانه تألیف محمد امین میرزا.

۳- نصیحت‌نامه شیخ‌الکامرین تألیف میرزا ابراهیم
مشتی طوسی شامل دو بخش :

۱- نصیحتی است خطابی به فرزند خود مبنی بر اینکه
چگونه رفتار کند تا باعث ترقی و پیشرفت او گردد.

۲- کنایات بیست به سیاق رساله ده فصل یا تعریفات
تألیف عبید زاکانی به ترتیب حروف تهجی.

۴- اشعار کتاب معروف شمس و قهقهه تألیف میرزا
برخوردار ترکمان فراهی که مشتری طوسی استخراج و در
این مجموعه ثبت کرده است.

مجموعه به خط شکسته نستعلیق پخته و شیرین مشتری
مزبور است که در سالهای ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ هجری قمری نوشته
و اغلاط املائی بسیار دارد،

کاغذ سفید فرنگی، مختلف‌السطر، جمعاً شصت و سه
برگ به قطع خستی.

«قمارخانه» به حکایت دیباچه آن و به تصریح خود
مشتری بر صدر رساله (نسخه آستان قدس) تألیف محمد امین
میرزای قاجار است و بطوریکه مؤلف در پایان رساله مذکور
داشته است مشتری سالها معاشر شب و روز وی بوده و برای
این رساله درقبال دستمزدی که گرفته اشعاری سروده چنانکه
خود گفته است :

من نه این نظم، رایگان گفتم

مزد دادند، کاین گهر سفتم

اشعاری که در قمارخانه آمده قسمتی از خود مؤلف است
و قسمتی از شعرای مشهور و آنچه که به نام مشتری ضبط شده

بقرار ذیل است :

۱- داستان قمار بازی عبدالباقی میرزا در قطعه‌ای بیست
و هشت بیت که بدین بیت آغاز می‌شود :

۱- نمونه‌ای چند از نظم و نثر ذکر میشود :

این فلک کعبتین بی نقش است
همه بر (دست خون) قمار کند
(پنج و یک) برگرفته باز فلک
که (دوشش) را (دو یک) شمار کند

(مهره) شادی نشست و (ششدره) برخاست
(نقش سه شش) بر (سه زخم) کام برآمد
بهلو ایران گرفت رقعۀ ملک
وز دگران بانگ (شاهقام) برآمد
خاقانی

همه در (ششدر) عجزند و ترا (داو به هفت)
(ضربه) بستان و بز، ز آنکه تمامی (مذب) است
(انوری)

بر فکری شاه، شاه را کام دهد
رخ طرح به شطرنجی ایام دهد
منصوبه درین عرصه که چیده است چنین
کر دل برد آرام و دلارام دهد
(طغرای مهدی)

«در لعب شطرنج، پیاده بساطم رخ از اسب فرزین نتافته حریف
را در فیل بند حیرت مات میداشت، و در نرد فرید دهر و در گنجف
باش اجن برات مسلمی گرفته، آفتاب که شمشیر پیشدستی در چنگ
دارد، چه قماش بود که به یک قراچه ام سبقت گیرد؟ با مقامر قضا
شش و پچول پروین به خشت آسمان میزد، و در بازی کولی از همه کس
پیشتر و تیرم جانشین و خاطر نشان بود، و در لعب بانندی حریف را
در آتش چربدستی میسوختم، و در سایر بازیها لجاج را منصوبه
می‌آموختم».

«از بازیهای برد و باختی عهد صفویه بقلم میرزا طاهر نصرآبادی»
«پنج کنیزک داشت که بر چهار رکن بساط حسن او نرد خوبی
باختندی، و در طاسک دلربایی به کعبتین زیبایی سهش زدن».
(جوامع الحکایات عوفی، منقول از حواشی چهارمقاله، ص ۷۰)
سطری چند از رقعۀ ایست در توصیف نرادی (استاد) از منشآت
عهد صفوی :

«الحق در فنون نرادی چابکدستی است که کعبتین خال زیاد
خیال در پیش نقش پر فکرتش پشت دست بر زمین گذاشته و نقش
منصوبه نردش بنوعی بر بساط اندیشه نشست که در داو اول مارس
کرده و در اقسام قمار فرید عصر و یگانۀ دهر است، لجاج دوربین
تصور بخیالش نرسیده، فرزین فرزانه تفکرش خصم را فیل مات
نموده، سواره خیال حریف دوران در جولان میدان معرفتش پیاده وار
حیران مانده، رخ همت از خصل پیش و کم نتافته ... الخ».

۲- منتظم ناصری (ج ۳ ص ۱۶۰).

یکروز شاهزاده‌ای از قاجار

کز فضل داشت حشمت بسیاری

درقوافی این قطعه برخلاف قاعده بیا معرفه و نکره را
باهم آورده است.

۲- مثنوی شصت بیتی موسوم به «نصاب ترم‌شو» :
ای شده مبتلای رنج قمار

چند باشی ز باختن به خمار

۳- داستان منظوم دیگری در دوازده بیت :

رفتم سحری قمارخانه

کردم نظری در آن میانه

۴- و سه رباعی که یکی در آغاز نسخه است و دیگری
در فصل تخم مرغ بازی و سومی در قسمت فنجان بازی و همه
سست و سخیف و مبتدیانانه است.

نسخه‌های دیگر این رساله عموماً به نام «قمارنامه»
و مؤلف آن مشتری طوسی شناخته شده است : (دانشگاه ،
شماره ۵۴۹۴ مجلس شماره ۲۴۹۰ ملک ضمیمه مجموعه شماره
۳۰۱۱ ، راهنمای کتاب ، فروردین - خرداد ۱۳۵۴ ص
۱۶۵ - ۱۶۷ که این يك داخل مجموعه‌ای از آثار منظوم
و منثور مشتری و نسخه معرفی شده متعلق به دانشگاه است).

و چون نمیتوان گفت که در شناخت نسخه‌های مزبور
فهرست نویسان اشتباه کرده‌اند، به این نتیجه میرسیم که
مشتری طوسی پس از فوت محمد امین میرزای قاجار رساله
قمارخانه ولی نعمت خود را به سرقت برده است .
قبل از شروع مطلب لازم میدانم شرحی را که به قلم دوست
دانشمند آقای ایرج افشار در مجله راهنمای کتاب «فروردین
- خرداد ۵۴» درج شده است برای اثبات سرقت مشتری
طوسی ذیلاً نقل کنم :

«آثاری از مشتری»

حاج ابراهیم حسام‌الشعرا متخلص به مشتری از مردم
مشهد شاعری است که در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه
نامی داشت و از سال ۱۲۷۰ که از خراسان به طهران آمد
(بنحوی که خودش در مقدمه دیوان می‌نویسد) در دستگاه
میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدر اعظم به نان و نوایی رسید
و در دربار و دولت آمد و شد داشت . در مقدمه دیوان نوشته
است : «الحق روزگار خوشی بود ، شعرا قدر و منزلتی
داشتند ، عبدالعلی خان ادیب‌الملک رئیس این طایفه در هر
عید فراخور سخن قائل غزل و مدح صله و انعامی از شاهنشاه
می‌گرفت و می‌رسانید» سپس مشتری در طهران در دستگاه
دبیرالملک تقرب می‌یابد و مدایحی چند در حق مخدوم خود
می‌سراید و در ۱۲۹۲ مجموعه‌ای از آنها را با بعضی از اشعار
دیگر خود در دفتر مجموعه می‌سازد که نسخه‌ای از آن بانضمام

رساله قمارنامه او اخیراً نصیب کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران شده است .

«قمارنامه» مشتری رساله‌ای است که از لحاظ محتوا
براسامی قمارها و بازیهای برد و باختی که در یکصد سال قبل
در ایران مرسوم شده یا مرسوم بوده است خالی از فایده نیست .
(ص ۱۶۵ - ۱۶۶)

از آنجا که بسیاری از بازیهای مذکور در رساله
«قمارخانه» به روزگار ما منسوخ و متروک است و قواعد
و اصطلاحات آنها نیز رفته رفته بدست فراموشی سپرده شده
است^۳ بدون شك نقل قسمتهایی از آن فرهنگ عامه را سودمند
خواهد بود ، بخصوص که مؤلف رساله خود را به ظرافت و طنز
هم آراسته است .

شطرنج و نرد بطوریکه سبق ذکر یافت هر دو از بازیهای
قدیم و رایج است قواعد مضبوط و مدون دارد ، و آسانس
همان آس بازی معروف است ، از این سه که بگذریم مابقی
بازیهای مندرج درین رساله را غیر از «پیچاز بازی» که هندی
است با پارهای توضیحات نقل خواهیم کرد :
[رساله قماریه محمد امین میرزاست که برای یکی از
امیرزادگان خودشان نوشته و ترتیب داده‌اند .

مشتری

ای نقش جهان ز صنع تو گشته پدید

در حکم تو کعبتین ماه و خورشید

از ششدر روزگار ما را برهان

کز بازی تو بما رسید آنچه رسید

بسمله

ستایشی که پاکبازان نرد بندگی را شاید ، و نیایشی که
منصوبه پردازان رقع شطرنج پرستندگی را باید . حمد و ثنای
منصوبه پرداز نرد وجود و رقع ساز شطرنج موجود است ،
که به بیگانگی خویش کعبتین ماه و مهر را در بساط سبز سپهر
درشش خانه بروج راه نزول و عروج برگشاد . و مجال برد
و باخت اندر شعاع و فروغ بداد ، آفتاب و ماه جهانتاب را
داوم قماری مسلوك و بساط حریف پیشگی كوك نمود ، که این
از آن نور گرفت ، و آن از این فروغ ربود ، پاکبازان راه و
منصوبه سازان آگاه که در مات گاه نگاه غرقه شطرنج و رخ سازی
و اسب تازی شاهان حسن سرگرم بازی شطرنج‌اند ، در نرد درد
و پیچاز نیاز و آسانس استیناس و دوز رموز ، زر و سیم
در بازند ، گاه در عرصه امید و بیم و زمانی در مقام رضا و تسلیم
از کالای دل و جان و متاع هر دو جهان کیسه پردازند . و نعم
ماقال :

آری به قمارخانه مшти رندند

مشتی رندند ، کس نداند چندان
درداو نخست دین و دل دربازند
بر نسیه و نقد دو جهان می‌خندند

تحیثی که درخور این ستایش و درودی که همبر این نیایش شاید ، نعت و منقبت مخاطب لولاک و سبب آفرینش سمک و سماک دیباچه وجود خواجه موجود ، مات شاه رخ ازل بیرق ران عرصه عقل اول سید دارالملک صفاست اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که در مقام قاب قوسین او ادنی از کعبتین دین و دنیا نقش مراد یافت ، رخ از ماسوی بشاهراه هدی تافت ، اسب رسالت تاخت ، بیدق ضلالت بر انداخت ، به تیغ سیاست ویرلیغ ریاست ، دغل کاران و شتل خواران کناره گرد میدان بازی شطرنج و نرد ضلالرا در شرط رنج و نکال مات کرد . اصحاب پاکبازش و احباب کیسه پردازش که مقامان چابکنست و معاشران سرمستند ، همچون کعبتین ، دنیا و دین را به سرانگشت حیرت جنباندند ، درد او نخست جهیزداران^۴ دریا و کان را کیسه پرداززند ، و حریف دغل را به دستخون^۵ نشانند ، و گاه به دو خال گوشه لب و کنج چشم ، بی عتاب و خشم ، مهره و فاق در شدر فراق رهانند ، و فرس هوس در تنگنای خیال به فضای آمال جهانند ، مانده مهره دوز ، کار خود راست و نقش آرزو چنانکه دل خواست کنند ، در برد و باخت قمار وصل ، کالای پَر و بال و سرمایه ملک و مال

۳ - و در نتیجه همین فراموشی است که می‌بینیم مثلا در «فرهنگ لغات عامیانه» اصطلاح «سپلشت» که ذکرش خواهد آمد به استناد شعر سید غلامرضا روحانی فکاهی سرای مشهور معاصر «سپلشک» ضبط شده و اشارتی هم نرفته است که از اصطلاحات قاب بازی است . و در همان کتاب «چول» و «چولی» به اصطلاح بازی کسی که نوبتش گذشته است و برهم زدن بازی در عرف کودکان معنی شده است ، و حال آنکه «چول» کش رفتن پول قمار را گویند و این کار را جایز شمارند و بهمین جهت هنگام حمله و شدن به پول کسانی که سرگرم قمار هستند ، می‌گویند «چولی حلاله» و پولشان را می‌ربایند و می‌گریزند . چنانکه نگارنده در منظومه‌ای گفته است .

نشسته این به کار خویش مشغول

که ناگه آندگر پولش کند چول

۴ - البته باید دانست که درین بازیها نیز به مرور دهور تصرفاتی شده است ، همچنانکه در شاهنامه فردوسی به نقل از داستان باستان می‌خوانیم که وضع خانه‌های شطرنج از نخست ده دوره بود و فعلا هشت درهشت است ، و در میان مهره‌های آن چهار شتر نیز وجود داشته که اکنون نیست :

بر آن تخت صد خانه کرده نگار

صنی گرد او لشکر کارزار

دو اشتر بر پیل کرده به پای

نشاند برایشان دو پاکیزه رای

سه خانه برفتی سرافراز پیل
بدیدی همه رزمگه از دو میل
سه خانه برفتی شتر همچنان
بر آورد گه بر دمان و دنان

و نرد از آنروز که بدست بود ز جمهر در برابر شطرنج هندوان ساخته شده با سه مهره بازی می‌شود که آن نیز به روایت شاهنامه چنین است .

به شطرنج و اندیشه هندوان
نگه کرد و بغزود رنج روان
خرد با دل روشن انباز کرد
به اندیشه بنهاد بر تخت نرد
«سه مهره» بفرمود کردن ز عاج
همه پیکر عاج هم رنگ ساج
یکی رزمگه ساخت شطرنج وار

دو رویه بر آراسته کارزار

و حکایت ششم از مقاله دوم چهار مقاله عروضی درباره بازی نرد طغانشاه سلجوقی با احمد بدیبهی که به این رباعی حکیم ازرقی هروی پایان می‌پذیرد خیلی مشهورست :

گر شاه سمش خوست ، سه یگ زخم افتاد

تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آر زخم که کرد رای شاهش یاد

در خدمت شاه روی برخاک نهاد
همچنین در نغایس الفنون «ص ۲۷۱» آمده است که : «عدد کعبتین را سه بنابراین نهادند که حرکات اکثر سیارات به سه فلک تمام شود»

۵ - عبارت میان دو قلاب را مشتری طوسی افزوده است .

۶ - داو - بروزن گاو ، بمعنی نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد و زیاده کردن خصل قمار نیز هست (= خصل : گرو و آنچه بر سر داو نهند) و آن از هفده زیاده نمی‌باشد ، چه از دیاد آن بجز طاق نیست ، و مراتب اعداد منحصر است تا به نه ، پس داو اول یکی است و دویم وسیم پنج و همچنین هفت ونه و یازده تا هفده که مرتبه نهم اعداد است می‌رود تا تمام میشود . (خواججه حافظ شیرازی فرماید :

اورنگ کو ، گلچهر کو ، نقش وفا و مهر کو

حالی من اندر عاشقی ، داو تمامی میزنم)
«برهان قاطع»

۷ - جهیز : زر قمار ، نورالدین ظهوری :

عقل را مایه جهیز کجاست

خوانده نقش مقارنت به قمار

«بهار عجم»

۸ - دست خون - با تاء مکسور ، آخرین بازی نرد را گویند که کسی همه چیز را باخته و گرو بر جان بسته و حریف شدر ساخته و داو بر هفده کشیده باشد .

حکیم خاقانی

دست خونست و هفده خصل حریف

آه در شدر خطر ماییم

ابن یسین

به احتیاط رو ایدل که دست خونست این

که روح در گرو است و حریف بس طرار
«برای تفصیل بیشتر ، رک : فرهنگ جهانگیری»

دهند، خرم و دلشاد قرینه حسب حال و رهینه آمال به این شعر
دلکش پیوسته تمسک جسته مترنم باشند :

بود بردن وصال و باختن جان، تا چه پیش آید

که در پیش است مارا باحرفی خوش، قماری خوش^۹
اما بعد چنین گوید چاکر شهریار، ملکزاده ابوالقمار
محمد امین قاجار در اندرز و نصیحت مرفرزند دلبنده خویش را:
بدان ای پسر، در آغاز جوانی مرا پدر تاجور سپاه از سر
برگرفت، از بنگاه فانی به سرای جاودانی برفت، که رحمت
بر آن تربت پاک باد،

اقبال همال، و اختر راهبر، و روزگار مددگارم نگشت،
هواجس نفسانی باوساوس شیطانی و محنت بیکاری و برگشته
روزگاری باهم یار شدند، تار و پودم ازهم بگستند، نه در
بارگاه شاهم راهی، نه در سایه اقبال و زرایم پناهی، اندوخته
ایام پدر بر انداخته آمد، اسباب پریشانی ساخته، شمع بر افروخته
زندگانی سوخته و کیسه از درهم و دینار پرداخته، چندانکه
بخود نگرستم، هابیهای بر احوال زار خویش گریستم و دیدم .
کسی نیرسد ز احوال من زبی هنری

بغیر بی زور و سیمی و رنج در بدری

بادل گفتم: دامن بمیان برزن و کاری میکنم، آخر الامر
خیال به آموختن حرفه و پیشه ای بستم، از میان پیشه ها آموختن
علم قمار را پسندیدم. از پیر کهن سالی که مرا انیس و درهمه
شغلی رئیس بود، استاد قمار خواستم که بازی انواع قمار را
از وی بیاموزم، مرا پاسخ داد که در این مرز و بوم چند تن در
قمار استادند، که هر یک بر هم زن بلادند، و مانند ابلیس
راهن عباد،

هله هشدار بسی مفت بر و طرارند

که بتدبیر کلاه از سر مه بردارند

چون حسینقلی خان نژاد، ملا نویر علی استاد، فیروز
دوزباز، نجف گنجفهاز، شاه مراد شطرنجی، خدا بخش
بفرنجی، عسکر شش، آقا بابای کمش، لاله بلبل مغل تپانی،
حسین ابول اصفهانی، علی ماری گیلانی، حسین روباه
دامغانی، رضای لحافدوز، مملی حریفسوز،

درفن قمار هر یکی چون لجلاج

کآمد برشان مال همه خلق حراج

اکبر لوطی به بزیشان گر آید

بر جای شتل^{۱۰} ز وی بگیرندی باج

از اینان گذشته رندی است چالاک و مقامری است بی باک،
که خود را از الوار فیلی میداند، و اشار خیلی را به یک چوب
میراند، مشهور به خان قلی آقای نژاد، و معروف به کلک باز
استاد، که پیوسته بخواندن این ارجوزه بر دیگران مباحث
میکند.

آن رند مرا پدر است، و اسماعیل قشنگ گنجفهاز را

برادر، که در وصفش گفته اند:

اسماعیل قشنگ، آن گنجفهاز

میگفت همیشه با حریف و انباز

پیوسته کلک میزن و پازخم مباز

شاید که بدست آوری یکدوسه غاز

بدان ای پسر که من حسینقلی خان نژاد را به استادی

برگردیدم، غافل از اینکه گفته اند:

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کفھ روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

از مجالست آن شاگرد ابلیس، و دست پرورد اصحاب

تلبیس، روی به آموختن قمار آوردم، آن استاد مرا معاش

روز و ادب آموز شب گردید، و پیوسته در آموزگاریم می سرود:

خنک آن قمار بازی که بیاخت هر چه بودش

بسرش نماند الا هوس قمار دیگر

اندک اندک گرم قمار و رفته رفته گرم کار گشتم، شیوه

نردبازی و حیلۀ گنجفهاز را خوب درک کردم، لعب های

دیگر را از پیچاز و قرق شطرنج و ورق خوب و بد، مرغوب

ورد، نیک یاد گرفتم و بشناختم، به انواع و اقسام می باختم،

تا کار به آنجا کشید که به فن خود راضی و در علم قمار قاضی

شدم.

بدان ای پسر که من این شغل را از آن روی پیش گرفتم که

بخت بمن پشت کرد، اقبال روی بگردانید، امر معاش با هزار

تلاش سخت شد، و مجالست آنگونه مصاحب از راه ببرد، آنگاه

بدانستم که عقل کل درست فرموده: ایٹاک بمجالسته السوء، در

پشیمانی می گفتم:

ای دل رفتی چنانکه در صحرای داد

نه انده من خوردی و نه انده خود

هم جالس بد بدی تو و رفته بهی

تنهایی به بسی ز هم جالس بد

پس ترا ای فرزند بهتر آنست که در جهان کاری جز

طاعت یزدان و خدمت سلطان هرگز پیشه و اندیشه نکنی،

اگر چه مهتری طویل بود تا به مهتری قبیله چه رسد، اگر

خدای نخواست بازار قدرت کاسته آمد، و خواهی در نرد

و شطرنج ماهر، و تالی سس بن داهر شوی، این مختصر رساله

و نیکو مقاله را که در این فن نگاشته ام به نظر خبرت و بصر

عبرت در نگر، تابدانی که چنین شغل پست پایه دون مایه را

بقوت خرد و دقت طبع چگونه بجایی رسانده ام، که صد عاقل

در او حیران بماند، و من رسم و ترتیب این کتاب را بر یک

منصوبه و نه لعب که هر لعبی را سه بساط است در مخترع قمار

و استادان آن فن و حیل و مفت بری های مقامین در خاتمه یک

نیرنگ قرار دادم، چون هر يك را فراگیری، همه قمار را سهل بیاموزی،

لعب اول در قاعده و بازی شطرنج .

لعب دوم در آیین نردبازی .

لعب سوم در آسانس بازی .

لعب چهارم در بازیهای که از گنجفه معمول است .

لعب پنجم در بیچاز بازی .

لعب ششم در مغل تیان . (در متن رساله لعب هشتم است) .

لعب هفتم در قباب بازی .

لعب هشتم در دوزبازی . (در متن رساله لعب ششم است) .

لعب نهم در بازیهای متفرقه از قبیل فنجان بازی، لیس بازی، تخم بازی، و بازیهای که با بول سیاه میکنند، چون شیر خط و سه شیر و لیس بازی، و بعضی حکایات و مطایبات مقامین و نکات بدیعه آنها، و این کتاب را بموجب مناسبت قمارخانه نام نهادم و به یادگار گذاشتم .

در این قمارخانه هر آنکس که بنگریست

آگه شود که رسم و فنون قمار چیست

باهیچکس مبارز قمار ای پسر به ممت

بشناس از نخست که مرد قمار کیست

لعب چهارم در آداب گنجفه بازی است^{۱۱} و آن مشتمل است

بر سه بساط، بساط اول در معنی گنجفه و وضع آنست، بدان ای فرزند آنچه صاحب کتاب شاهد صادق معتقد است اینست که گنجفه در اصل «گنج فهم» بوده است به کثرت استعمال در لفظ تخفیفی داده اند، گنجفه اش خوانده اند، بر روایتی واضح گنجفه غیاث الدین شیرازی ملقب به منصور و از مخترعات اوست^{۱۲} .

چنان مفهوم میشود که اقتباس از گنجفه فرنگیان کرده است که به زبان فرانسه کارت میناوند، و آنچه از کتب فرانسه که در ملاحظه نگاشته اند و معلوم شده اینست که وضع آن ژاکین د کتر که نقاشی حکیم بود در فرانسه بوده و او بجهت شارل ششم^{۱۳} که

۹ - بیت از احمد میرزا نیازی شاعر عهد زندیه متوفی ۱۱۸۸ هجری است .

۱۰ - شتل : بفتح تین، آنچه حرف برده به حضار مجلس قمار دهد .

محمد قلی سلیم

تلاش کام ندارم برای خویش سلیم

که مدعای من از برد، دادن شتل است

«بهار عجم»

۱۱ - شرح ذیل از منشآت عهد صفویه است و درباره گنجفه وقتی

آقا میرزا بیگ گنجفهاز نوشته شده است

هو الواقف لمواقب الامور، بسله،

باش اجن کلام معجز نظام القاب گرامی مالک الملکی است جلت

آلاؤه و عظمت کبریاؤه که هر يك از صحایف او راق گنجفه را تعدادی

تازه و زینتی بی اندازه بخشید، و از میان انصاف (کذا) چهره دلگشای

آفتاب جهان آرا را به تشریف ضیا و سنا مشرف گردانیده بعضی را تاج

دولت بفرق عزت نهاده شمشیر عظمت جهانگیری بر میان اعتبار استوار نموده و از خزانه احسان خود برات انعام زر سرخ و سفید عنایت فرموده قامت قابلیت ایشان را به اقمشه نفیسه بیاراست و برخی را که رقبه عبودیت بود قراچه وار داغ بندگی بر ناصیه احوال گذاشت .

یکی را نهاد داغ عزت بسر

یکی را ز خواری کند در بدر

و فوایح صلوات طیبات و روایح تحیات ملکیات به روح پر فتوح آن شاه و الاجاه عرصه شطرنج روزگار که فرزین عقل فرزانه در تکاپوی عرصه محمدتاش دو اسبه فیل مات و پیاده زبان دراز خامه در طی وادی تحریر و تقریر منقبتش لال است، و بر آل و اصحاب بزرگوارش خصوص آن سرمایه بحر مکرمت و فتوت که با کمبتین کواکب افلاک بر بساط بسط عرصه خاک حرکت نموده نسخه چنین نقشی در ششدر اندیشه حریف دوران جلوه گر نشده سلام الله علیهم اجمعین .

اما بعد بر رأی صواب اقتضای حریفان خوش قمار و بازیگران سرمایه دار مخفی نماند که حضرت محمود العاقبت ملک سیرت فرشته خصلت پسندیده کردار آقا میرزا بیگا که همواره خاطر اضاءت پیرا و ضمیر منیر ثواب اقتضایش به اشاعت مبرات و افاضت خیرات مصروف و معطوف است، در حال صحت نفس و ثبات عقل کامل بالطبع و الاختیار لا بالاکراه و الاجبار بمضمون حقیقت مشحون من جاء بالسنه فله

عشر امثالها همگی و تمامی یکدمت گنجفه را که نقاش چاپکست قضا درین ایام چنان نقشی نریخته و تصویر نکشیده و چشم روزگار درین اوقات چنان خیال در آئینه تخیل مشاهده نکرده بموازی هشت صف که هر صف منقسم میشود بر سه دست و هر دست بر چار ورق که مجموع نود و شش ورق بوده باشد، خاصاً لله تعالی و طلباً لمرضاه و وقف صحیح

شرعی مجالس انس حضرات عالیات سادات عظام و قماربازان ذوی الاحترام فرموده جناب سیادت و نجابت پناه صلاحیت و تقوی دستگاه توفیق آثاری میرزا ابراهیم را متولی شرعی آن گردانیده و با وجود آنکه متولی جلیل القدر مشارالیه ابتداء قبول این امر خطیر نکرده ابا و تبراً می نمود، نهایت چون حضرات همگی حکم کردند که گذر لایق نیست، در این صورت سخن حکم ایشان را نسوخته بالضروره متکفل آن کار خیر آثار گشت، و حضرت محمود العاقبت واقف مشارالیه در ضمن عقد صیغه شرعیه و قفیت شرطی شرعی نمود که در هر مجلس از مجالس بهشت اساس که اجلاس تقیا و نجبا و حریفان خوش ادا واقع شود، متولی مشارالیه گنجفه مذکوره را حاضر ساخته باعث گرمی هنگامه یاران و بردو باخت حریفان بوده ثواب آنرا مخصوص

روح پر فتوح واقف مشارالیه داند، و در ازاء این خدمت سعادت عاقبت هرگاه دراو دولو بازی کنند هر یکدمت چهار ورق و احياناً اگر اوچلو بازند، ورق از حریفان بالسویه گرفته در عوض حق التولی شرعی ضبط و صرف معیشت خود نموده سوای رسوم شرعی دیگر طعمی و توقمی که خلاف شرع و رضای واقف شارط مشارالیه خواهد بود ننماید، استدعا از خدمت سادات عظام و فقهای انام و علمای با احترام آنکه بمضمون صداقت مقرون و لائیکتموالشهادت من

یکتمها فانه آثم قلبه، هر کس از واقف شارط مشارالیه مضمون مذکوره را استماع نموده باشد اسامی شریف درین صحیفه ثبت نماید . کسی نیک بیند بهر دو سرای

که نیکی رساند بخلق خدای

«مقتول از «سفینه نظم و نثر» شماره (۶۴۰) آستان قدس تحریر حدود نیمه اول قرن یازدهم هجری» .

۱۲ - متوفی ۹۴۸ هجری به ضبط احسن التواریخ و شاهد صادق .

۱۳ - متوفی به سال ۱۴۲۲ میلادی . (تاریخ اروپا) .

مثلاً به ناخوشی مالیخولیا و خیالات فاسد بوده اختراع کرده است که اشتغال به بازی آن از غلبه خیالات ویرا مانع آید، و در حقیقت دیرگاه مشغولی آن مایهٔ بهبودی و تخفیف آن مرض شده بود.

بساط دوم در اقسام بازیهای گنجفه است، بدان ای فرزند اگر کسی را بنای احاطه به جمیع بازیهای که با ورق گنجفه میکنند باشد، هر آینه باید کتابی علی حده پیراسته و تألیف کند، زیرا که بازیهای ورق گنجفه عدد و اقسامش گفته اند به عدد خالهایی است که در جمیع اوراق او موجود است؛ و غالب آن بازیها اکنون در فرنگستان معمول است و متعارف، اکنون برای تو ای فرزند اختصار میکنم به بازیهایی که اکنون در ایران متداول است و معتبر، یکی از آن بازیها معروف به **بطر نو** است که عدد اوراقش سی و شش است، شش از آنها صورت سی و سی ورق از تک خال تا ده خال است. که از هر کدام سه ورق میباشد، و قاعدهٔ این بازی آنست که سه ورق سه ورق بخش نمایند، هر یک از دو حریف سه ورق برمیگیرند، بعد از آن حساب میکنند، بعد از وضع ده خال که بطر است اگر حریف نه خال اضافه دارد، گرو را سه سر می برد، اگر هشت خال اضافه دارد، دو سر می برد، اگر شش و پنج و چهار از اینها دارد، این خال بالا است، دست هر کدام که زیاده تر باشد برد اوراست و یکسر گرو را می برد، قسمی دیگر از اقسام گنجفه **وانک** است که به فارسی آنرا **همرو** گویند، و طریق این بازی چنانست که بعد از قراردادن گرو یکی از دو حریف اوراق گنجفه را که یکدست آن پنجاه و دو ورق باشد برگرفته ورق اول را به خود میدهد، ورق دوم را به حریف، ورق سوم را علی حده در میدان می افکند، خال ورق سیستیمین مقابل ورق هر کدام از دو حریف بود، گرو را او برده است. اگر مقابل ورق مقسم بیاید، نقش گرو دو مساوی میشود، باید حریف هم دو مساوی گرو بیندازد، همچنین تا ده ورق هم اگر مقابل ورق بخشند نقش بیاید، گرو بالمضاعف می شود، تا وقتی که نقش برابر ورق حریف بیاید، آنگاه تقسیم ورق حریف راست، اگر تا آخر ورق گنجفه همروی ورق هیچکدام بیرون نیاید، و رقههارا حکمی نخواهد بود، بهمان کیفیت باید دسته گنجفه را جمع نموده از نو ورق بیفکنند، و این قسم بازی را **لاسنکی** هم میگویند، با هشت نفر، ده نفر یا بیشتر میتوان بازی کرد، ولی باید ده دسته ورق گنجفه یا بیشتر در مجلس موجود باشد، آنگاه استاد ورق گرو را در میان می نهد، یک ورق در دست راست می افکند که از خود اوست، ورق دیگر به دست چپ می افکند که از حریف محسوب است. ورق سوم را در میان دو ورق، تا آنکه ورق همرو بیرون بیاید، یا از حریف یا از خودش اگر همروی ورق حریفان بیرون آید، ورق به آن حریف میرسد والا فلا، تا هروقت همروی خود استاد بیرون آید گرو

مضاعف می شود، اگر احیاناً در ابتدای تقسیم هر دو ورق به یک نقش بیرون بیاید، این را **دبل** (= **دوبل**) میگویند، آنچه مضاعف شده از گرو، نصف آن را می رسد بخشنده برد، و اگر چهار ورق متوالی به یک نقش بیرون آید، برد مقسم راست، باید بخش کردن ورق را از سر گیرند.

بدان ای فرزند در این قسم **بازی وانک** هم حيله به کار می برند. از خارج ورق می سازند که همروی به دست مقسم بیاید، چهار مرتبه که مضاعف شد مبالغ، بردن بخشنده را خواهد بود، البته آگاه باش که فریب نخوری.

قسمی دیگر از بازی گنجفه **سوخت بازی** است، در این قسم بازی نیز عدد ورق سی و شش است. موافق اوراق **بطر نو** ولی صورتش سه خال سیاه است که آنرا دوازده خال محسوب می دارند، برخلاف بطر نو که ده است و صورت خال قرمز را زیاده حساب می نمایند. باقی بهمان خال که هست، و رسم این سوخت بازی چنانست که مقسم ابتدا یک ورق به حریف می دهد و یک ورق به خود، بعد از آن دو ورق متوالی به حریف می دهد، آنگاه حریف سه ورق خود را نظاره میکند. اگر در سه ورق سی و یک خال بیاورد گرو را چهار سر برده است، اگر سی بیاورد در سه ورق، گرو را سه سر برده است. اگر کمتر از سی باشد، در بیست و هفت و بیست و هشت می گوید خوابیدم، یعنی ورق نمی خواهم. اگر اینها نباشد، از مقسم ورق دیگر می خواهد تا سی و یک می شود یا به میزان خوابیدن برسد، اگر از سی و یک زیاده بیاورد، آنگاه سوخته است، باید گرو را سه برابر تاوان بدهد و از نو بخش ورق نمایند. هرگاه حریف سی و یک آورد در نقش، بخش کردن او را می رسد، به همین تفصیل که بیان شد بازی را از سر می گیرند. اگر از دو حریف که یکی خوابیده و یکی می پرسد چه نقش داری، خالها مساوی بهم باشد، هر کدام که صورت دارد گرو اوراست، خاصه صورت خال سیاه، اگر هیچکدام صورت نداشته باشند، گرو آن حریف راست که اول خوابیده است.

ای فرزند در این بازی باید کمال احتیاط را بجای آورد که نسوزد، چرا که در خوابیدن یک سر می بازد، ولی در سوختن سه سر باید تاوان بدهد.

قسم دیگر به بازی **دقتر** مشهور است و متداول شده که به اصطلاح **صراف بازی** فرنگستان است. قاعدهٔ این بازی چنان است که از پنج نفر تا ده یا بیشتر به این لعب می پردازند، باید عدد ورقهای گنجفه باشد، مثل **لاسنکی** در این بازی هم **بطر نو** دارد. هشت خال دو سر می برد. اول کسی که مقسم ورق است به همهٔ حریفان دوره هر کدام از زیر دست یک ورق بخش می کند تا آخر، بعد از آن ورق دیگر تاهر کدام و خودش سه ورق داشته باشند، بعد از آن از تقسیم که فارغ شد استاد ورق خود را ملاحظه می کند، بعد از وضع ده خال که بطر است اگر

نه خال داشته باشد یکی یکی می پرسد ، هر حریفی سه مقابل گرو باید بدهد ، مگر آنکس که نه آورده است ، اگر هشت خال دارد ، دو سر می گیرند ، اگر کمتر ، خال بالا هر که برابر آورد نمی بازند ، کمتر آورد باید يك برابر گرو را بدهد ، اگر استاد بطر آورد و حواشی همه هشت و نه آوردند باید تاوان بدهد ، اگر از دوره يك نفر نه آورد ورق از دست استاد بیرون می رود و او مقسم است . اگر دو نفر نه آوردند باز ورق در دست استاد خواهد بود .

بدان ای فرزندان ، بازی بی حیائی است ، اندکی استاد نقش بد بیاورد پاك می بازند مایه را .

قسم دیگر از بازیهای گنجفه ترم تو است . که طرانتان اش گویند . محمود خان ناصر الملک که به ملک روسیه به سفارت رفته بود ، رسم این بازی را به ایران آورد ، اول جمعی از استادان معتبرین مقامین درك این بازی را نمودند ، بعضی از امرا و اعیان میل خاصی به این لعب بهم رسانند ، از جمله انوشیروان بن خان خاناتن جایزه شایسته ای به مشتری که یکی از شعرای فصاحت شعار خراسان بود داد که قواعد این بازی را بجهت سلطان روزگار بهرشته نظم در آورد . آن شاعر هنر پیشه همه رسوم طرانتان را بی کم و زیاد به طرز مثنوی پرداخته و به نصاب ترم تو سوسومش نمود .

نصاب ترم تو

ای شده مبتلای رنج قمار
چند باشی ز باختن به خممار
علم شطرنج ، پیشه حکماست
بازی او طریقه ادباست
بردن نرد ، آمد طاس است
دل تو از چه رو به سوساس است
بازی آسانس گرچه نکوست
اوستادی و نقش ، مایه اوست
گنجفه بازی است کار پلید
کس ازو خیر در زمانه ندید
سوخت بازی است کار بلهوسی
که بدو مایلند خلق بسی
صرفه نبود به لعب لاسکنی
الف زنهار ، هیچگه نکنی
قاب بازی است بی شک ای هشیار
شغل او باش برزن و بازار
دوز بازی و طاق و جفت ای مرد
عادت کودک است ازان برگرد
پند من بشنو ار ترا هوش است
که گوارا به طبع چون نوش است

هم مهارت فزایدت به حساب
هم زرت بیشتر شود ز نصاب
پیش ازین چند گاه از ایران
شد سفیری به سوی روس روان
هم خردمند و هم زبان آور
پیکر آراسته به جمله هنر
از نکویی سرشته او را تن
عاقل و خوش بیان و خوب سخن
نام آن فر خجسته پی محمود
که به دانائیش خرد بستود
الغرض آن سفیر دانشمند
که خرد داده بود او را پند
آنچه رسم سفارتست بدید
رفت و انصام داد و برگردید
بهر رصن خلق ، خرد و بزرگ
تحفه آورد آن سفیر سترگ
از برای مقامین دیار
نیز آورد تحفه آن هشیار
بازی دلدیزر و مستحسن
که طرانتانش خواند اهل سخن
ليك این بازی خوش و نیکو
شد به لفظ عوام ترم تو
شرح این طرفه بازی ای سره مرد
بشنو از من اگر بخواهی کرد
نقش این بازی نکو سه ره است
سی و يك با چهار و چارده است
بهر از چارده است نقش چهار
خاصه دو دو به حکم اهل قمار
چارده می برد ز سی تا بیست
هر که اول بخصبندی اولی است
سی و يك را ترم بود نامش
که برنده چو شهد شد گامش
خال از سی و يك چو افزون شد
سوخت مرد حریف و دلخون شد
بهترین نقش صورت و خالست
که برنده ازو نکو فالست
ز آنکه تك خال را چو در مانند
گاه يك گاه یازده خوانند
خال صورت ده است بی کم و بیش
چه زمرد حریف ، چه از خویش
ازدوتن تا چهار ، نی شش و هفت
میتوان سوی بازی او رفت

پنج تن جنگ و مشغله دارد
 مرد بد نقش ، باختن آرد
 من دهم شرح بازی دوتنا
 تا شوی آگه از ترم زدنا
 دستی از گنجفه بیسار نخست
 قسمتش کن ورق ورق به درست
 دربر هر که او فتد تک خال
 مرد پخشنده اوست در همه حال
 آنکه زیر ورق نشسته ، سزد
 گر ورق را ندیده توپ بزد
 بعد ، قسمت کن نکو اندیش
 دو دهد بر حریف و دو بر خویش
 آنکه اول ندیده بر زده توپ
 دو ورق را چو دید آمده خوب
 توپ دیگر بدو زند ناچار
 هست آنگاه در ورق مختار
 خال اگر هست چار ، خواب کند
 ورنه اندر ورق شتاب کند
 خالت از چارده چو کمتر شد
 کارت از بهر سیم چون ز رشد
 از مقسم ورق بخواهد باز
 تا که با چارده شود انباز
 چون شود چارده زند یک توپ
 پس بخیسد به حالت مطلوب
 خال از چارده چو آمد بیش
 هم ورق می بخواد ای دلریش
 تا به پای ترم رسی ناچار
 چون رسیدی ، بتوپ و بیم مدار
 گرنه پای ترم شدت حاصل
 بازیست گشت اندکی مشکل
 در ورق خواستن بکن تو شتاب
 چون رسیدی به سی بتوپ و بخواب
 چونکه خسبیدی ای حریف قمار
 شود آنگه حریف تو بیدار
 با همان دو ورق اگر زد توپ
 به یقین دان که نقشش آمده خوب
 خال او چارده و یا چار است
 یا که پای ترم پدیدار است
 یا که توپت زده است بی ثمر
 تا ز میدان ترا کند بدرا
 فکر بنمای اندکی به ضمیر
 پس از آن توپ خصم را تو بگیر

گر ورق بر کشید و توپ نواخت
 بجه از توپ او که خواهی باخت
 راه و رسم ترم زدن اینست
 کر مقام سرزای تحسین است
 لیک اندر پی قمار مرو
 زشت کاری است ، زینهار مرو
 نام این نسخه شد نصاب ترم
 تا شوی آگه از حساب ترم
 هر که او باخت در قمار چنین
 میکند آن سفیر را نفرین
 مشتری بهر این طریقه قمار
 در دو ساعت سرود این اشعار
 کاش در حشر ، پیکر لجاج
 گیرد از آتش جهنم باج

من نه این نظم ، رایگان گفتم
 مزد دادند ، کاین گهر سفتم

لعب ششم در آداب دوزبازی است .

بدان ای فرزند که در این لعب دو بساط است . بساط
 اول در معنی دوز و واضع آنست . بدان ای پسر که وضع
 این بازی به روزگار مغول و چنگیزیان شده است . حکمت
 در وضع آن اشاره به این معنی است که هرگاه دوطایفه یا
 آنکه دوتن را در دوستی و وفاق کمال موافقت و مخالفت از
 روی حقیقت با یکدیگر باشد ولی به صورت دوری از
 یکدیگرشان متصور نباشد ، اثری بر آن موافقت و مخالفت
 مترتب نیاید ، اگر معاضدت به ثالثی یابند که مایه ارتباط
 بین الشخصین یا اختلاط بین الطائفتین گردد ، و هر سه در
 صورت و معنی راست باشند ، جز تخم مراد به دیگر یاران
 خویش در مزرع خیال نپاشند . لاجرم اتفاقشان مایه فرونشستن
 فکرت خصم و موجب شکستن سورت حریف گردد ، در باب
 اتفاق چنانکه فرموده اند :

حسنت به اتفاق ملاحه جهان گرفت

آری به اتفاق جهان میتوان گرفت
 آورده اند که چون چنگیزخان را زمان رفتن از جهان
 نزدیک شد ، اولاد و احفاد و امرا و سرهنگان و نوئینان و
 وزراء را بر درگاه حاضر شدن فرمود ، آنگاه یکدسته تیر
 بهم بسته فرمود بیاورند و آن دسته بسته را به شکستن امر
 نمود ، هر یک از اولاد و بزرگان در خور توانائی و قوت
 خویش جهد کردند و کوشش فراوان نمودند یک تیر شکستن
 نتوانستند ، آنگاه چند تیر از آن دسته بگشود و شکستن فرمود ،

بی آنکه قوت و قدرتی بسزا بکار برند تیر شکسته شد ، آنگاه چنگیز گفت این مطلب برای آگاه شدن شما بود ، همه همگروه فراهم آمده اتفاق نمایید و تفرقه پیدا نکنید ، از هم جدایی نپذیرید تا شمارا شکستن ممکن نباشد . و هر چند خصم قوی بود بر شما دست نیابد و نتواند تنی از شما را بشکند ، در صورتی که نفاق در میان آید و از جاده اتفاق منحرف شوید و پراکندگی پذیرید و هر یک به هوای سرخویش گیرید ، خصم بر شما چیره گشته آنگاه شکستن یکان یکان از شما سهل باشد .

و بدان ای فرزند حکمتی دیگر در این دوزبازی اینست که هر که راستی پیشه نماید هرگز از اتفاق خصم نباید اندیشه کند ، به مصداق : النجاة فی الصدق ، او را از مهلکه برهاند و خصمش را در اندیشه های دراز بنشاند ، و نکته ایست از بعضی ظریفان که این نوع بازی در اصناف ملاعبت منزله نمک در طعام دارد ، از آنکه دوز در ترکی به معنی نمک است . خالی از نمکی نیست ، از اینجاست که در این معنی گفته اند :

این دوز که لعب ترک میدانندش

در راست روی مهره همی راندش

در خوان ملاعبت نمک دوز بود

ترکان زین روی دوز می خوانندش

چون بنیاد این دوز بازی به راستی است ، ناچار هر یک از دو حریف که در صف متعلق به خویش است همبخواهد از ادوات حریف تنی را کاستن . چون آن شئی برابر شد ، دوز خوانند و بدین نامش رانند .

در این معنی فیروز دوز باز راست :

در لعب قمار ، بخت فیروز کنم

هر کار علی رغم بدآموز کنم

چون راست روی است پیشه و عادت من

پس من شب و روز بازی دوز کنم

و دیگری از طرفا درین باب گفته :

بلفظ دوز بود دوز راست ای فرزند

تو در قمار همه صدق و راستی آموز

کناره کن ز حریف دغا و یاری گیر

بگاہ راستی و صدق ، همچو مهره دوز

بساط دوم در آداب متعلقه به دوزبازی و قاعده ای که در این لعبت مترتب است .

بدان ای فرزند که صورت دوز موضوع است بر صورت سه مربع متداخل مستطیل در هنگامی که آغاز این بازی باشد تو ابتدا کن از گوشه مربع وسط ، پس مهره ای در مقابل آن بگوشه دیگر نه و همین رسم را معمول دار تا دوره تمام شود

که البته یکی از چهار ضلع واقع شد پس ابتدا کن به ضلع خارج از سه ضلع و بر رسم دوره را تمام کن و کمال اهتمام کن که مهره خویش را بر صورت مثلث وضع کنی که طرف مقابل هر یک آنها از مهره تهی باشد ، چه هرگاه چنین کردی همت حریف مصروف بر بستن هر طرف گردد ، از طرف دیگر صرفه تراست .

و نیز بدان ای فرزند در این بازی خاصه که دیده شده است کسی دیگر که بکلی عاری از دانستن رسم بازی بوده است هنگامی که مهره های او به چهار وسه رسیده است که به اصطلاح اهل فن چهار پر میگویند و سه پر می نامند از کسی که در فن دوزبازی خیلی ماهر بوده است ، بازی را برده است . بعلت اینکه در چنین حال مواظبت داشته است بدانکه مهره های خویش را بر هیأت مذکور یعنی بر شکل مثلث وا دارد ، در این حال حریف مشغول به بستن طرف دیگر گردیده . از طرف دیگر حریف را یارای بستن آن طرف نیست ، آنگاه بازی خود را تمام کرده^{۱۴} .

لعب هفتم در آداب قاب بازی است ، و آن بر سه بساط است .

بساط اول درواضع و مخترع قاب بازی است ، چنانکه آورده اند این بازی از مخترعات طلحک (= طلحک) مسخره چی سلطان محمود بوده است . در این باب یکی بمناسبت در مدح ممدوح خود گفته است :

تو در مکارم اخلاق و فضل ، نادره ای

چنانکه طلحک اندر بیجول^{۱۵} و لعب سه قاب .

بساط دوم در اشخاص و بازی کنندگان این لعب است .

بدان این فرزند که قاب استخوانی است مربع و مستطیل که در پای چهارپایان بهم رسد ، یک روی محدب و برجسته که « بک » گویند . و روی دیگر مقعر و فرورفته که « جک » (= جیک) خوانند^{۱۶} به ترکی « شک » و « طوقش » نامند ، اکثر بازماندگان قاب مردمان کینک پوش میدانی جمع میشوند در حالت پریشانی ، عمده قماربازان و زمره خانه براندازان مقامر حقیقی این جمع پریشان و کلک باز تحقیقی ایشانند ، بیشتر این زمره بی سرو پا برخی قلیان فروش و راهدار معابر و فرقه ای خاکروب سرای مقامرند ، اکثر کشیکچی بازار و قلیلی عزب قاطرچی و بیعار ، فوجی شاگرد هلیمی و گیپایی ، جوقی دست پرورد آلفروش و حلواپی ، طایفه ای گوشه نشین ، و گروهی بی خانمان و ویلان ، هرگاه امری پدر مرده ای نادان ، و کودک مادرشوی گرفته و سرگردان که هرزه کاریش پیشه است و قماربازیش اندیشه ، با این گروه بی شکوه یار گردد و محرم راز شود ، جگرک نشود ، نیم تنه پوشد ، کپنکی در پشت گیرد و دگنکی در پشت ، که آن یک مقابل

۵۵
 در شهر
 کابل
 در شهر
 کابل

رساله قمریه مرحوم میرزا امین میرزا که برای یکی از پسران خود در سن هشتاد و دو سالگی
 ای نفس جهان رضیع گذشته پیدایشی در حکم دو کعبین ماه و خورشید
 زنده روزگار ما را برآید که بازی او با رسید آنچه رسید
 در خانه قمارخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش در پاک زان زنده که را شایر و نیایش در مضروب زان رفته شطرنج رسیده که با هر حمد و ثانی
 مضروب بردار زرد و جو در رفته ساز شطرنج موجود است که به یک کعبین ماه و مهر را در ب طاس
 سپهر در شترخانه بروج راه نزل و عروج برکش و بجل برد و جفت از شمع و فروغ براد جانب
 دماه جهانباب را داد تا سری سلوک و ب طاس حریف پیشه که کوک نمود که این زان زار گرفت
 و آن ازین فروغ ربه پاک زان راه و مضروب سازان آگاه در در مات گاه نگاه خرقه شطرنج و بیخ
 سازی و آب تازی شایر حسن کریم بازی شطرنج در زرد و سپهر نیاز و سانس آتینس
 دوز روز و ز و سیم در بازنده گاه در عوضه امیدم در زمانه در تمام رضا و سیم در کالای و بعد و حال
 از نقد جان و شمع در جهان کیسه بردند و نم تا قال کردی قمارخانه شستی زنده شتی زنده
 کس نازد چند در داد و نکت و نیم و مهر در بازنده بر نشید و نقد در جهان بخند و تحسینیکه
 خزان ستایش و در هوی که میرزا امین شایر نعت و نعت غمناک و لب لب خیر سید
 و ساک و پادشاه و جو خواجه مرحومات شاه رخ لزل برق را در عوضه عقرب اول سید در الهک صف
 سنده صفا محمد مصطفی صبح انه علیه وآله وسلم در در تمام قاصت قویس او لوله از کعبین دیم

صفحه اول از قمارخانه محمد امین میرزا بخط مشتری طوسی

در لب بر نفس است مقبول و مخصوص خاص و عام و ظریف بطیف و عریب
 و عجیب هر چه از قرون مدعی و صفوف صنایع به صد و هزاره است هر که را احاطه
 بر علم و معرفت و جوت لب هر چه منح و از هر چه فاذا ما اجتمعنا نفس بره غنبت فریب
 کفر مکان ما خود در بیت حال نه ایستیم در محله و در خانه کجایست خواه ای کس
 هر چه خواهد تا شان حضرت فرس حضرت بند با بر نفس از این نطق صدف شستند
 بایکدی که در موهبت بسیار با سبب شفاق و عدوان مدح در قبول آن نماند شود هر چه در
 صفوح روزگار باغ خورد آب در روش شان و کارشان بر در صبر باغ ماند در کال و
 در نماز حضرت صراحی صورت را از انوی فرس بر زمین نهادند و با خود در شرط
 بوس یکی گذرد نه باشت به شارت تصاحیح و تفسیر مصالحه طرفین بود و صفوان هر چه
 ملکانه بر پایه سر را عدد و قوامش ختم از کال در به و شمش با صلح نمودند و دست داده شفقانه
 مصافحت کردند بعد از توفیق و یا کجک موافقت و محمود و شرط قرار آراش در در مجلس
 و من فریبه الف و ذقاق و کدورت و شقاق زنگار نه نام باس ترانه در غنچه خوش بر این در
 آنگاه که بحث را بر روی هم بنهند هر که بجنس امری رجوع دادم تمام همانه بنام پیروز فر این کربان
 بعضی رای مهر نای شایسته جهان به تکیه ری در ربط دادن الفاظ و اشعار برای
 شتری در ساهات سائرب در روز فر است انجام دادم هر گاه می از سطله آن سبهای
 حار و به شانه تقارنم آگاهی یافته بود وقت بلورن این معجز شری و الله بصیر با عبار
 تحت القاب المرسوم بقار فانه مستعمله خط به انصر انما، اراهم المنهض شتری
 انطویح کس نماز در پس برده که خوب است و که زشت نه نه ایضا احرام ۱۲۹

جل تازی است ، و این برابر دهل نوازی .

کپنک با جکیل خسر توأم

دگنک با کلوخ کوبان غم (کذا)

ای فرزند ناتوانی این خیل بی نیل را شناس و از آشنایی و آمیزش ایشان بهراس ، به نام و نشان ، به لباس و سامان ، هر یک را به تو باز نمایم ، و به توصیفشان بگرامیم ، تا موجب عبرت حاضران و سبب حیرت ناظران گردد .

الاسماء : مملی کور ، علی شور ، باقر بی خون ، چخمو خمیرگیر اصفهانی ، دلوری سردمدار عودلاجانی ، حسن جنی ، محسن آهنی ، یوسف پاشنه طلا ، یعقوب ننه زهرا ، علی اردنگی ، تقی بنگی ، قاسم فراش ، میرزا بابای نقاش ، غیاث چابی پز ، عباس رنگرز ، فرج آبدار ، بکنج ترکمان چابک سوار ، عسکر کچل زهتاب ، صفردغل قصاب ، ولی علتی ، رجبعلی جلشی ، لحنی بیهوش ، عباسقلی کم فروش ، مهرا س طباح ، علی جمعه سلاخ ، قلی ماری گیلانی ، آبلئی سمنانی ، مراد روباه ، رضا گوشتی جولاه ، حسن آتشی ، نصرالله تشی ، رجب آسمان جل ، شعبان حاجی ملا آبل ، هادی ارقن ، مفت بر پرفن ، شیخ عابد ذره ، آقامیر آهوبره ، قلی حاجی غفور ، حبیب زرگر شکور ، کریم فولاد ، نازل بیگ شحنه بغداد ، خدامراد عللو ، میرزای بزچلو ، متبل کبوتر باز . آقاشیخی شکل انداز ، رجب نی نی ، باقر قزوینی .

بدان ای فرزند اگر بخواهم که اسامی تمامی مقام برین را بر تو شمارم یا در کتاب آرم ، الحدیث بطول ، موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار .

اکثر این گروه انبوه به ننگ و نقصان اعضا و هیولا معروف و به عیب های نهانی موصوفند ، حکم جف التلم بماهو کائن بر ظاهر و باطن ایشان جاری ، بمتنضای رمز الظاهر عنوان الباطن بالصور والمعنی غیر مابین در سراپای وجود همه طاری ، چنانکه تمامی از شعور بیگانه ، با شورشور همخانه اند ، نقصان آراء دارند ، بحکم مناسبت نقصان اعضا نیز دارند ، اگر بعضی شش انگشت ، برخی را قوز به پشت است ، یکی را سر کچل ، دیگری را پای شل ، چنانکه بمناسبت گفته اند :

از هیولای خود همه خچلند

تا بسر لنگ و تا پیا کچلند

چشم دریده ، بینی کشیده ، لب شکافته ، پره دماغ کافته ، مژگان ریخته ، غنغ آبویخته ، یکی را خاطر مکدر ، دیگری را صورت مجسدر .

تن در جرب و سر کچل ، ابرو بی مو

گویند به دستنبو کاین باشد لیمو

*

بوضع ظاهر منگر ، که قدرت حق را

در آفرینش مخلوق ، صد لطیفه بود

بسی شنیده ام و دیده ام امیری را

هزار دینار از پادشه وظیفه بود

بگاہ قمر چو بازند یکدوسه درهم

برهن باخت رهین طاس یا قطیفه بود

ولسی کشیکچی عور چشم مخموری

هزار درهمش اندر شکاف لیفه بود

از آنکه در بر این فرقه سیم وزر به قمار

به قاب بازی بی قدرتر ز جیفه بود

بدان ای فرزند این فرقه متفرقه بهمین صفاتی که هستند ، در رسیدن میخانه به ساغری سر مستند . درد نوشتند ، برد پوشند ، اگر بر سر کلاه گذارند دریا کفشی ندارند ، گریبان آویخته اگر دارند ، بند قبا گسیخته ، قباشان بی آستین و دامان است ، و پیراهن منحصر بهمان گریبان ، در هواهای سرد و استیلائی برد ، به پوشیدن شولایی شادند .

با همه عربانی و لختی بود

عادتشان مردمی و راستی

آرخالقشان را دامن نیست . پیراهن زه گردن ، مکرر در پوشش بصد کوشش زه گریبان از چاک دامان ندانند ، سر آستین را کناره جیب دانند ، بارها بصد مجاهده بتحد مشاهده دیده شده و بارها از رؤسای آن قوم شنیدم که چون خواسته اند زیر جامه پوشند ، با آنکه به جدوجهد کوشند . پاچه از سرازار و سجاف از بند شلوار شناخته ، پای را از سر پاچه انداخته اند ، بیشترشان در تابستان عورند ، از لبس پیراهن هم مهجور ، چنانکه دروقتی مملی کور سه قاب باز پاک از لباس عور شده بود ، تسلیه خاطر را به این شعر مفاخرت مینمود :

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن

ای برادر جامه عوری بیوش

کز بریدن وارهی وز دوختن

شهباز مفت باز که به دغل بازی حریف شلتاقتی در سر خود به چماقی شکاف انداخته ، و جامه از خون رنگین ساخته بود ، در جواب مملی کور بر سرود :

عربان تنی خوشست ، ولی زیب پیکر است

جیب دریده ، دامن در خون کشیده را آنگاه مملی خواست تا به پردلی جواب حریف دهد ، و الزام او را سخنی بیان نماید ، بجای کاسه او قدحی نهد ، کاسه آری رود آنجا که قدح باز آرد ، در کمال انبساط و نهایت نشاط در معنی برفشاند و بجهت شهباز بخواند :

هست چهل سال که می پوشمش

کهنه نشد جامه عربانیم

بدان ای فرزند، این طائفه بی‌محابا و قوم ناپروا که صورت و سیرتشان را به نام و نشان باز راندم، و هیچ دقیقه‌ای پوشیده نماندم، در غذا و خورش جداگانه آیین و روش دارند، بحکم عادت و استمرار اکثر اوقات را به مطبوخات بازار سرخوشند، اگر اتفاق غذای دیگر افتاد نمی‌چشند.

این گروه ارچه بصورت همه بی‌پاوسند
لیک مقبول بر دیده اهل نظرند
پاکبازان جهانند و همه ملک جهان
گر کنی عرضه به ایشان بیکی جو نخرند
همه وارسته فرو شسته دل از نعمت و ناز
زانکه از نعمت و ناز دوجهان بی‌خبرند
همه خزیوش و کفی نوش و برهنه پوشند
هیچ اندوه لباس و غم خوردن نخورند
شیره چنگال نهارو به پسین شور بلال
بهتر از مائده و مرغ و مسنن شمرند
گرچه در سیرتشان اهل نظر را نظر است
این هنر بس که سبک از سرعالم گذرند
چون بود دسترسی‌شان به سه‌قاب و به طرم^{۱۷}
فکر هرگر نمایند چرا در بدرند

ای پسر به ترتیب و نوبت شمار خورش و غذای شام و ناهار این مقامین را برای تو بیان کنم، اسامی غذاهاشان اینست:

سرجوش هلیم، ماما جیم جیم، لبلبو، جقربقو^{۱۸}، حویج، کونج، ازگیل، قزماق ته پاتیل، مقشرماش، بیکدش، سیراو، کله پاچه گاو، آلو بخارا، جوزی حلوا، بلبل، چتی کابلی، زالزالک، حلوا ابومالک، باقرساق، باسلق، قمصر و نراق، صابونی، کازرونی، شوربلال، شیره چنگال، گندم برشته، نشابوری رشته، شاهدانه، هزارخانه، کفی، هسته آلوبالوی صفی، گیپای شیروانی، فرنی اسماعیل میدانی.

بعضی از غذاهاشان را که غیر ماکول بود نام نبردم. هریک از این طعام وقت معینی دارند، صبحگاه ملایمت سینه را شلغم و لبلبو خورند، نزدیک ظهر به جقربقو سر برند. عصرانه تنقل به جوزی حلوا کنند، تبرید حرارت را در سرحمام آلو بخارا زنند، به تحبیب معشوق را زالزالک در جیب ریزند، به هدیه حریفان حلوا ابومالک فرستند. به یادبود جهیزگران^{۱۹} به گندم برشته پردازند، نماز شام را هزار خانه خورند، برای تنقل و مزه ترب و حویج برند. یکی از مقامین برای معشوق خود می‌سرود:

امشب برم آیی اگر ای در یتیم
زیرت فکنم پلاس و بررو جاجیم

حاضر سازم من از بی شجرمات
زالزالک و لبلبو و ماما جیم جیم
مقامری دیگر برای وعده گرفتن به حریف خود نوشت:
ای دوست بیابط شرابی داریم
هم جقربقو و هم کبابی داریم
از جاجم و پوست، رختخوابی داریم
دلتنگ اگر شدی، سه‌قابی داریم
بدان ای فرزند، طریقه بازی و حیل‌هایی که در قاب
میکنند اینست:

قسمتی از قاب بازی معروف به قاب‌سریا است، که دوفتر هر کدام قابی که در دست دارند می‌افکنند، هر کدام اسب نشست که طرف مورب قاب است، افکندن قاب اوراست، به گروه معینی قرار میدهند، قاب را سریا می‌افکنند، هر که قابش اسب آمد، از نزدیک یا دور قاب را برداشته به قاب حریف میزند، اگر خورد، دوسر گرو را برده است، اگر نخورد، یک سر برده است. بسی اتفاق افتاده است که بعد از خوردن قاب حریف اسب می‌نشیند. زدن قاب حریف راست، اگر در ابتدای افکندن قاب خر بنشیند که طرف همواری است، قاب خوابیده بر آن خر باید سوار شود دوسر ببرد.

قسم دیگر چهارقاب نشسته بهوا می‌افشانند، یک قاب از آنها نشان دارد، که دوسر می‌برد، باقی یک سر، اگر در افشاندن هر چهار قاب جیک نشیند، حریفی که افکنده است، قاب را چهارسر می‌برد، اگر چهار جیک نشیند نیز چهارسر می‌برد. اگر چهار اسب نشیند چهارسر می‌برد، اگر

۱۴ - بنظر میرسد که «دو دوزه بازی کردن» و «دوزو کلک» که امروزه هر یک در معنای خاصی بکار می‌رود، از اصطلاحات دوزبازی و موارد تقلب در آن بوده است.
۱۵ - بجهول را پچول هم ضبط کرده‌اند، رک: تذکره نصرآبادی (ص ۵۸).

۱۶ - جیک و بوک: جور بودن و یکی بودن جیک و بوک به معنی توافق داشتن و یکرنگی و یکدلی و یکجهتی دوفتر است. «فرهنگ لغات عامیانه جمالزاده»

۱۷ - طرم، بضم اول و ثانی: مأخوذ از فرانسه، نوعی از قمار که دارای سی‌ویک برگ است.

«فرهنگ نفیسی»

۱۸ - گویا جقربقو همان جفوروبفور معروف است. «جفوروبفور: خوراکی که از دل و جگر و شش خرد کرده و سرخ کرده آن در پیه و روغن بدن گوسفند (یا گاو) به همراه بیاز و ادویه و چاشنی تهیه می‌کنند، «حسرت الملوك».

«فرهنگ لغات عامیانه»

۱۹ - جهیزگر: شخصی که مقامان زر را بقرار دهی به پانزده، یا دهی به بیست قرض دهد.

«فرهنگ بهارجم»

دواسب باشد دوسر ، اگر دوخر ودواسب نشیند ، نه برده نه باخته است . اگر چهارخر نشیند ، چهارسر باخته است^{۴۰}.
قسم دیگر سه قاب است که در حقیقت بازی این اشخاص است ، و آن چنانست که آجری درمیان مجلس می نهند ، دو حریف هر کدام بطرفی ازخشت می نشینند . گرو معینی قرار میدهند . بعداز آن قاب را بر روی خشت می افشانند ، دو اسب دوسر می برد ، دوخر دوسر می بازد ، دواسب و یک خر سه سر می بازد ، به اصطلاح این را سه پشت می نامند ، چنانکه گفته اند :

سه پشت آرم و پاك بازم ومهمان عزیزم برسد^{۴۱} .

رسم است که گرو را سه سر چهارسر هم بندند ، اگر بعداز افشاندن بجول^{۴۲} یکی از سه قاب کج بنشیند ، حکمی ندارد ، مگر آنکه از خبره فن تصدیق آنرا پیرسند و طی نزاع و مشاجره نمایند ، چنانکه شیخ المقاترین گفته است :

رفتم سحری قمارخانه

کردم نظری در آن میانه

دیدم که بگوشه و کناری

جمعی زده حلقه عارفانه

که گنجفه گه طرم گهی آس

که چار بجول و گه سدان^{۴۳}

شطرنج و چهار مهر و بیچاز

گسترده بمحفل از بهانه

گاهی به بیورش گهی به صلحد

سرباز سوار و توپخانه

در دادوستد بدند مشغول

مانند فروش تاجرانه

نه فحش و کتک نه زور و حاشا

نه صحبت پوچ و لن ترانه

دیدم یکی اندر آن میان عور

بگرفته ز انجمن کمرانه

پرسیدم ازو قبا کلاهت

دستخوش برفت یافتانه (کذا)

بسرو که برده اند تاراج

قلیانی و جز گرو درانه (کذا)

خواهی نشوی ذلیل مردم

کن ترک قمار در زمانه

فتوای بجول کج نشست

از ذره پیرس لوطیانه

بدان ای فرزند حيله ای که در قاب می کنند آنست که قاب را سوراخ می کنند ، و سرب درمیان سوراخ او میریزند که درافشاندن سنگین باشد و مقصود بیاورد .

یکروز معطفای سه شیری قاب را به خشت زد و با حسن مشغول سه قاب بازی بودند ، چنانکه گفتم قابش یکی کج نشست^{۴۴} ، گرو را هم به مبلغی خطیر بسته بودند . در میان دو حریف قیل و قال برخاست ، چنگ درهم زدند ، چنگ در گرفت ، گریبانها دریده ، ریشها کنده ، خاطرها پراکنده شد ، بعدازهای وهوی و مجادله زیاد قرار دادند که از شیخ المقاترین فتوی پیرسند و آنچه وی بگوید تاوان بدهند ، هردو حریف به آستان شیخ آمده حکایت را تقریر کردند . شیخ با کمال فصاحت و بلاغت و نصیحت بیان کرد که بحکم قمار بردن حق حسن جاشیری است . ولی چون بجول اندکی کج نشست^{۴۵} معطفی نباید تمام گرو را بدهد ، علی اردنگی که پیر مقلان روزگار بود و تالی لجلاج حضور داشت ، ایراد بر بیانات شیخ گرفت که حکم را پیچیده و غامض فرموده اید ، این مطلب خلاف رأی جمهورست ، در میان شیخ ذره^{۴۶} و علی اردنگی بحث علمی برخاست و گفتگو به طول انجامید . علی اردنگی گفت چون مطلب پیچیده است این تاوان قمار را باید شیخ لطف بفرمایند ، از آنکه دیه بر عاقله است ، تا طی گفتگو شود ، شیخ تبسمی کرده^{۴۷} فرمود :

این شنیدم که قاضی در بلخ

حکم بر غیر عدل می فرمود

مسگری دیگ شاه کوچک ساخت

او غرامت به زرگری فرمود^{۴۸}

لعب هشتم در قاعده مغل افغان که به بازی مغل تپان معروف است ، طریقه این بازی همچون دوز بازی است ، ولی ادوات و مهرهای آن و بروج و حصن علاوه است ، ای فرزند این بازی درافغانستان و هند و ترکستان و خراسان معمول است و در عراق چندان شیوعی ندارد ، و در هنگام استیلای چنگیز جنگهایی که افغان با مغل کردند ، نمونه ای از آنرا در این بازی بخرج داده اند ، چون عراقیان به این لعب چندان اعتنائی نداشتند ، از تفصیل و ایراد آن به اطناب چشم پوشید به اختصار کوشید ، که گفته اند خیر الکلام قل و دل .

لعب نهم در آداب بازیهای متفرقه از قسم تخم بازی و فنجان بازی و بازیهایی که با پول سیاه می کنند که بزبان بازاریان استاد شاگردی مشهور است .

بدان ای فرزند تخم مرغ را به لغت پارسیان خاک به کاف فارسی گویند ، و عربها بیضه و ترکان یومرته خوانند ، تخم بازی از بازیهای قوم لوط است ، چنانکه در اخبار ائمه اخبار بر نص حرمت این بازی وارد است . و در اسلام **عبدالسلام** شاعر عرب که ملقب به **دیک الجن** بوده ، به تخم بازی حرص ورغبتی تمام داشته ، ایام اشتها این بازی بدیع ، در روزگار ربیع و به روز نوروز فیروز است ،

چنانکه یکی از شعرای طوس که با حشمت قابوس و طبعی آراسته‌تر از دم طاوس داشته فرموده است :

عید است و بدست آن نگار سر مست
بینید اگر بیضه رنگینی هست
آن بیضه رنگین دل خونین منست

طفل است و پی شکستن آورده بدست^{۲۹}
چون مقامین خواهند سختی و سستی بیضه را تجربه
نمایند ، سر او را به دندان امتحان کنند ، هر تخمی که سخت‌تر
است ، از آواز او به دندان طنین مس و روی بگوش آید ،
هر کدام سست است صدای سفال شکسته نماید .

شرف‌الدین علی یزدی معمایی در صفت بیضه به لغز
زیب ذیبای این بیان را مظهرز داشته و گفته است :

آن حقه که در ندارد و باشد پُر
گویم به کنایتی که در یابد حُر

خوبان چو بلورشان شود عنابی
سایند به لعل و آزمایند به دُر

و آنچه به امتحان رسیده و به امعان نظر دیده آمد ،
هر تخمی که سرش باریکتر و اندکی برجستگی مانند آبله یا
عنده‌ای دارد ، آن بیضه محکمتر و نیکوتر است ، از این نوع
صفات در بیضه مرغان سبزواری است ، آن مرغ از سایر
مرغان هیأتی جداگانه و صفاتی علی‌حده دارد ، به الوان
رنگ و نشانه از همگنان ممتاز است^{۳۰} چنانکه بعضی از معاصرین
در تشبیب فریض ، گه بتعریض گوید :

در بامداد عیدی ، آن لعبت حصاری
افروخته رخ از می ، چون نوگل بهاری

عارض پر تذروی ، بالا چو زاد سروی
سر مست میخرامید ، چون کبک کوه‌ساری

او چون خروس جنگی ، بی‌مهلت و درنگی
چون مرغ پر شکسته ، عشاق او زخواری

از تخمه نکویان ، و اندر قطار خوبان
چون او ندیده چشمی ، درد لبری و یاری

هر گه گذر نمودی ، او بر قطار عشاق
صد دل بهم شکستی ، چون تخم سبزواری^{۳۱}

دیگر از سخنوران که درین عهد قدرش مجهول است ،
ولی معقول بر اسلوب داستان منظومه پرداخته و حکایات

۲۰ - ظاهراً در زمان شاه‌عباس اول بجای اسب و خر ، عاشق
و دزد گفته می‌شده است ، شرح ذیل مؤید این معنی است :

شاه‌عباس گاهی نیز با ندیمان خود قاب‌بازی میکرد ، از آن
جمله در یکی از روزهای نوروز سال ۱۰۱۹ که با میرحیدر کاشی
معمائی و باباسلطان قلندرلوائی قمی شاعران زمان و ملاجلال منجم در
چهارباغ اصفهان طعام میخورد ، ناگهان قاب برآی را از میان بشقاب
بدرآورد و بجانب ملاجلال افکند که پاك كند ، چون قاب را پاك

کرد ، باو گفت که قاب بینداز ، منجم قاب انداخت و عاشق آمد ،
سپس قاب را به میرحیدر کاشی داد ، او نیز عاشق آورد ، باباسلطان
شاعر هم قاب افکند و عاشق آمد ، آنگاه شاه برای خود قاب انداخت
و دزد آمد ، گفت : «بارك الله ! شما همه عاشق و ما دزد !» میرحیدر
بزبان تملق گفت : «دزدی ، اما دل دزدی !» نواب کلب آستان علی
جواب داد : «غلط کردی ! من دل دزد نیستم ، شاه دزدم» .

«زندگانی شاه‌عباس اول ، ج ۲ ص ۳۳۰»
۲۱ - آنچه مشهور است اینست : سپلشت آید وزن زاید و مهمان
عزیزت برسد . (یا مهمان عزیزم برسد) .

«امثال و حکم دهخدا ، ج ۲ ص ۹۴۴»
۲۲ و ۲۳ - بصراحت این دو عبارت و سطور آینده که نشان
داده خواهد شد ، بچول بمعنی قاب است .

۲۴ و ۲۵ - قابش یکی کج نشست = پچول اندکی کج نشسته
است .

۲۶ - ذره تخلص شیخ‌المقارین است .
۲۷ - سه حکایت که نقل آنها مناسب نمی‌نمود حذف شد .

۲۸ - شیخ‌المقارین قافیه را باخته است .
۲۹ - این رباعی از بهجت شیرازی متوفی ۱۲۹۶ هجری قمری
بدر فرصت شیرازی شاعر و نویسنده و نقاش مشهور است .

رك : «دانشمندان و سخنسرایان فارس ، ج ۱ ص ۴۸۷»
۳۰ - ملامحمد سعید اشرف مازندرانی (متوفی ۱۱۱۶ هـ) در
توصیف برف و سرمای مشهد قصیده مفصلی دارد و این بیت از آنجاست
که نشان میدهد مرغ سبزوار زائده‌ای هم در زیر گلو دارد :

آنکه ابلق میزدی بر فرق چون طاوس هند
این زمان تحت‌الحنك بندد چومرغ سزوار

۳۱ - ابیات ذیل در فرهنگ بهار عجم از شواهد تخم‌بازی ،
بیضه بازی و بیضه الوان (= تخم مرغ رنگ کرده) و خایه گذاشتن
(= خجلت بردن) است :

خوشست بر سرکو تخم‌مرغ بازی یار
نشسته هر طرفی عاشقان قطار
«سینفی بخاری متوفی ۹۰۹»

بهار آمد و عید همراه او
خوشبهای نوروز بنگاه او
تهر قصر گل کودک خرمی
گرفته بکف بیضه شبنمی
که در باغ هنگامه‌سازی کنند
ز روی طرب تخم‌بازی کنند
چو بازی شود در ته سرخ بید
چکد رنگ بر بیضه‌های سپید
ولیکن نیاید بس جست‌وجوش
ازین بیضه‌بازی صدایی بگوش
«ملاطفرای مشهدی (قرن ۱۱)»

برای عیدی اطفال گلشن
عیان شد بیضه الوان غنچه
*
روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

روز عیدست و بتان در تخم‌بازی مهربان
ایدلبی‌تاب ، آخر خایه‌ای خواهی گذاشت
«ملامحمد سعید اشرف مازندرانی»

مقامین در او طرح انداخته ، در آنجا بر سبیل حکایت و طی روایت با بیضه‌بازان به اندرز و نصیحت پردازد ، و نکته‌ای شگرف درج سازد و گوید :

دو خصم اگر چه قوی‌بنجه و زبردستند
همان به است سخن با ملایمت گویند

مثال خصمی مردم چو لعب بیضه بود
یکی شکسته شود چون مخاصمت‌جویند^{۴۲}

بدان ای فرزند ، بازیهایی که با پول سیاه میکنند چند قسم است . يك قسم از آنها شیر خط است که در ایام چرخ فلک عید نوروز جوانان ساده بجهت شیرخط بازی آماده‌اند ؛ بعضی اسم می‌برند فلان قدر خوانده‌ام و يك پول به هوا می‌اندازند ، خواننده اگر شیر گفت و شیر آمد ، گرو اوراست ، و اگر نه خط آید ، آنکه پول را به هوا می‌اندازد برده است ، قسم دیگر لیس بازی است ، يك پول را عوض نشان ، لیس قرار می‌دهند ، اول یکی از دو حریف لیس را می‌اندازد ، بعد از آن پول دیگر را نزدیک لیس می‌افکنند . آن حریف دیگر هم بهمان هوا پول را نزدیک لیس می‌اندازد ، پول هر کدام که به لیس نزدیک‌تر بود ، گرو را او برده است .
قسم دیگر سه شیر است ، گویا واضع این بازیهای پول سیاه اکبری مقامر جو باره است ، چنانکه گفته‌اند :

اکبری دردمند جو باره
کرده با شیشکی دهل پاره
گفت با قاسمی خواجویی
که ز عباس لُر چه می‌جویی
سردم من دمی و دودی هست
تنبک و رنگ رنگ رودی هست
شام دیزی و شبچه ریواس
عرق لخت و خانه میناس
برنم با تو گرشوی دلگیر
بازی لیس و شیرخط و سه‌شیر
وربدینها نداری استیناس
گنجفه بهرت آورم یا آس

چون تخم‌بازی و بازی‌های پول سیاه را دانستی ، بدان ای فرزند فنجان بازی نه رسم آقایان و بزرگان است ، بلکه بیشتر بازرگان زادگان و زنان است که در شبهای زمستان به باختن فنجان بازی پردازند ، و رسم این بازی چنانست که قهوه سینی مدور یا مجموعه کوچکی که دوازده فنجان قهوه‌خوری در او جاگیر شود ، دوره می‌چینند ، و انگشتری را نام گل می‌نهند ، اهل مجلس دو فرقه می‌شوند ، هر قدر که باشند قرار گرو را به ضیافت و مهمانی می‌گذارند ، و به بازی مشغول می‌شوند . طریقه برد و باخت چنانست که

هر کس مرتبه اول انگشتر را بفرست درک کرد که در زیر کدام فنجان است و بیرون آورد ، مجموعه و پنهان ساختن انگشتر با آن دسته است ، هر که زودتر بیست مجموعه یا بیشتر از حریف برد ، آنگاه خود را شب گل و روز گل و خود گل می‌رسانند (کذا) ، مقصود گل آخر است که بفرست دریا بند و گل را بگیرند ، هر که گل آخر را گرفت . بردن اوراست . چنانکه وقتی در یکی از مهمانیها بودیم ، فنجان بازی به میان آمد ، برای تماشا توقف کردیم ، شمس و مشتری^{۴۳} هم از همراهان من بودند و در آن محفل خرسندی داشتند ، در فنجان بازی شمس از یکطرف و مشتری از طرف دیگر حامی و رفیق شدند ، تا رسید به مجموعه گل رفقای شمس که باید بگیرند ، از قضا انگشتر را درست در زیر فنجان پنهان نکرده بودند ، شمس الشعرا سرش از آن دقت نظر که داشت ، به یکی از رفقای خود که مطبوع خاطر بود نشان داد ، و مرتجلاً این رباعی را گفته خاطر نشان آن نگار کرد ، گل را گرفتند و مجموعه را بردند :

زان آتش تر که سرخ چون مرجان است
آسایش خاطر است و قوت جان است
بدهی اگر م پپاله‌ای ای ساقی
بی شك گویم که گل در این فنجان است
اگر چه یاران طرف مشتری بازی را باختند ، ولی شگفتی و تعجب را که مشتری تفکر کرده در پاسخ به آن جوان ساده‌ماه روی این رباعی را بر خواند :

ای راحت جان که در معنی سفتی
چون غنچه ز بنمودن گل بشکفتی
صد گفته پوچ اگر چه از اول شب
سر زد ز تو ، لیک آخرش گل گفتی
بدان ای فرزند ، چون بازی‌های دیگر از قبیل گردوبازی ، بادام بازی ، لیل بازی ، نه رسم قمار و آیین محتشمان و بزرگان است ، بلکه مایه مشغولی بازاریان و اطفال است ، تفصیل آنها را جایز ندانستم بیان کنم .
اکنون بر سر نیرنگ و کلمات و اشعار ظرفای فن ، مختصری از حکایات و غیره بیان کنم تا در قمار حرص فراوان نداشته باشی .

[از این قسمت آنچه قابل ذکر است شرح برد و باخت دو شاعر مشهور فروغی بسطامی و یغمای جندقی است که ذیلاً نقل میشود] .

حکایت

فروغی و یغما که دو نقاد سخن و از استادان کهن بودند ، وقتی بساط نرد گسترده و گرو را به ماهی بستند ،

فروغی سه دست پی‌درپی از یغما برد و درخواست ماهی نمود. از آنجا که خست جبلی یغما بود بدفع‌الوقت و طفره میگذرانید، تا آخر فروغی متغیر شده این رباعی را در طلب ماهی گفته به یغما فرستاد :

یغما که به ملک نظم شاهنشاهی

یک نکته بگویمت ز دولتخواهی

ماهی که به نرد باختی، نسیه مهل

یا جان عزیز را بده یا ماهی

چون فروغی در عالم خیال و نشاء حبشیش ادعای الوهیت میکرد، یغما بهمان صفت وی را ستوده رباعیش را جواب فرموده بوی فرستاد :

از فقر تو ایکه عتر شاهی خیزد

وز بندگیت قهر آلهی خیزد

غرق ار کنیم به قهر دریای عدم

مشکل که ز رود خشک ماهی گیرم

فروغی

یغما اگرت بکینه خواهی گیرم

جان تو بقدرت آلهی گیرم

گر غوطه زنی بقهر دریای عدم

دام افکنم و ترا چوماهی گیرم

یغما پاسخ فروغی را به این رباعی گذرانید و ماهی

نفرستاد :

گاهی به چماق و گاه با دم بکشی

از مهره گهگی و گه زارقم بکشی

ماهی بکشد برای آدم یزدان

تو از چه برای ماهی آدم بکشی

یکی از ملکرادگان که با فروغی و یغما سمت محبت

داشت، نخواست فیما بین این دو شاعر قادر نزاع شده انجام

به هجو گراید، دو ماهی آزاد از جانب یغما گرفته به مصحوب

چاکری چون ماه تابان با این رباعی که یغما بجهت فرستادن

ماهی و رسول گفت برای فروغی فرستادند :

در ماهی اگر دوهفته شد کوتاهی

همراه مهی دو هفته کردم راهی

کافی (کذا) بر اثبات الوهیت تو

این ملک که از ماه بود تا ماهی

۳۲ - از جمله تفریحات شاه عباس یکی هم تخم‌مرغ بازی بوده

است، در شها و روزهایی که بمناسبتی شهر اصفهان را آئین می‌بستند

و چراغان می‌کردند و او با ندیمان و نزدیکان، یا زنان حرم خود

بنمایش میرفت، گاه با جوانان به تخم‌مرغ بازی مشغول میشد، باز

منجم‌باشی‌اش در وقایع سال ۱۰۱۶ نوشته است :

« شب بدیدن آئین چراغان و سیر بازار با مخصوصان مشغول

بود، و مقرر بود که در هر دکان یک جوان مقبول حاضر باشد، با

تخم‌های رنگین، حقا که دکان بود که از پنج وشش متجاوز بودند،

و چون کلب آستان علی میرسید، بتخم‌بازی با جوانان مشغول می‌شدند،

و آن جمیع را بنوازشهای شاهانه سرافراز می‌ساختند، برخی را بخلع

فاخر مناسب رنگ و وضع، و بعضی را بنفود غنی میگردانیدند، و چند

شب با ساده‌ها درین چراغان بودند، چه مجال عبور یک ریش‌دار

درین بازار نبود، و چند شب مخصوص زنان ساختند...»

«زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۲ ص ۳۳۱»

۳۳ - میرزا محمدعلیخان شمس‌الشعراء سروش اصفهانی و حاج

میرزا ابراهیم حسام‌الشعراء مشتری طوسی .

ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

